



## تصویر دین از انسان / حق همیشه با تکلیف همراه است

در کتب فقهی از حق الله و حق الناس سخن به میان می آورند که مشخص می سازد خداوند نیز به لحاظ مقام ربوبیت خود بر انسان حقوقی دارد، متقابلا انسان نیز بر خداوند حقوقی دارد.

در کتب فقهی از حق الله و حق الناس سخن به میان می آورند که مشخص می سازد خداوند نیز به لحاظ مقام ربوبیت خود بر انسان حقوقی دارد، متقابلا انسان نیز بر خداوند حقوقی دارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، تصویر دین از انسان، تصویر يك انسان دو بعدي است و نه چهره يك انسان تك بعدي. در دیدگاه دین الهی، انسان سعادت مند و خوشبخت انسانی است که هم محق باشد و هم مکلف. انسان فاقد تکلیف، دیگر انسان نیست بلکه به مانند يك حیوان است، چرا که حیوانات مکلف نیستند و رها و آزاد از هر قید و محدودیت و ممنوعیتی هستند، به همین دلیل شایستگی و لیاقت تکلیف را هم ندارند.

دین بشر را بدین سبب مکلف می داند که دارای قوه مدرکه و قوه استنباط است. در قرآن آمده است؛ انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سمیعا بصیرا انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا؛ ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریدیم که با تکلیف امتحانش کنیم و به همین جهت او را شنوای بینا و آگاه ساختیم و راه را به او نشان دادیم خواه شاکر و خواه کفور باشد.

تکلیف، تکریم به انسان است نه توهین به او. تکلف ابزار و وسیله می خواهد. ابزار تکلیف عقل و آزادی است. اگر خداوند سبحان بشر را مکلف نموده به دلیل بهره مندی انسان از نعمت عقل، خرد، اندیشه، آزادی و اختیار اوست. نعمت آزادی و اندیشه و عقل با رحمت تکلیف همجوار و همراه است. تکلیف بیداری و آگاهی است نه ذلت و خواری. تکلیف، شور و هیجان و حرارت است نه رخوت و جهل و نخوت. تکلیف جمع خواهی و نوع دوستی است نه انفراد و وحشت و اعتزال.

بشر اگر محق نباشد، بی ثمر و بی ارزش است. اکثر تکالیف در بستر و زمینه محق بودن انسان طراحی و ترسیم شده اند. همه تکالیف در بستر محق بودن طراحی شده اند، اعم از محق بودن انسان یا خداوند. حتی می توان در خصوص حق و تکلیف از این هم فراتر رفت. مگر حیوانات بر ما حق ندارند؟ مگر نه این است که صاحب موظف است که غذا و آب و... را که در ملک اوست تامین کند؟ پس هیچ تکلیفی جز در زمینه حق ظهور نمی یابد و جعل نگردیده است.

در کتب فقهی از حق الله و حق الناس سخن به میان می آورند. پس معلوم می شود که خداوند نیز به لحاظ مقام ربوبیت خود بر انسان حقوقی دارد، متقابلا انسان نیز بر خداوند حقوقی دارد. پس فقها نیز درباره حق و تکلیف رویکرد نوینی را گشوده و همه جا حق و تکلیف را به موازات هم پیش برده اند.

آثار مترتب بر حق الله نیز هر يك تحت شرایطی خاص معنایی متفاوت از یکدیگر دارند. بدین لحاظ که اگر کسی آن را زیر پا بگذارد، گاهی فقط از او توبه انتظار می رود و طلب می شود مانند ترك نماز عید؛ و بعضی وقت ها علاوه بر انابه و اظهار ندامت و پشیمانی، قضا هم لازم دارد مانند ترك نمازهای واجب و گاهی علاوه بر توبه و قضا کفاره هم لازم است مانند افطار عمدی و بدون عذر روزه و اجب ماه رمضان و گاهی توبه و کفاره لازم است و ممکن است مانند برخی از تخلفاتی که شخص مجرم مرتکب می شود، توبه و حد نیز لازم باشد مانند زنا و یا شرب خمر و غیره.

آثار مترتب بر حق الناس گاهی پرداخت خسارت و گاهی دیه و گاهی قصاص است. در مورد حق الناس تنها انسانی که صاحب حق است می تواند گذشت کند نه دیگری و در مورد حق الله تنها خداست که می تواند عفو نماید و ببخشد. اگر با مقیاس فوق پیش برویم تمام تکالیف عبادی که عمدتا خارج از شمول حقوق اند نیز در زمره حقوق به شمار می روند.

در مورد نصرت مومنان و روزی جنبندگان، حق از آن مخلوق و تکلیف از آن خالق است. هر چند واژه تکلیف درباره خداوند دشوار می

نماید. مگر می توان خداوند را مکلف کرد؟ البته که خیر، و لیکن این مطلب لازمه کلام خود اوست. اگر او به مخلوق حقی داده، پس خود را نسبت به ادای آن حق ملزم دانسته و این الزام، مطابق حکمت و مصلحت بینی خود اوست، نه اینکه ما خواسته باشیم برای خداوند تعیین تکلیف کنیم.

در کتب اصولی، اندیشمندان این علم مطالبی شبیه همین موضوع را تحت عنوان "مستقلات عقلیه" ذکر کرده اند. مخالفان حسن و قبح عقلی می گویند لازمه حکم عقل به حسن و قبح، تعیین تکلیف برای خداست حال آنکه مخلوق نمی تواند برای خالق تعیین تکلیف کند. اما در پاسخ باید گفت که به هیچ وجه عقل نمی خواهد برای خداوند تعیین و تکلیف کند. کار عقل عملی همانند عقل نظری است. اگر عقل نظری بر رابطه ضرورت میان دو پدیده حکم می کند، در مقابل خداوند قیام نکرده و نمی خواهد خداوند را ملزم کند که حتما باید پدیده دوم را بر پدیده اول ملزم و مترتب کنی و اگر مترتب نشوند از حکم من تخطی و تخلف کرده ای، بلکه عقل این رابطه ها را با شناختی که از نظام دقیق و حکیمانه آفرینش دارد کشف می کند و هرگز کاشف روابط بر کرسی الزام و صدور فرمان ننشسته است.

همین گونه است اگر عقل عملی حکم می دهد به اینکه میان این فعل و حسن و یا قبح رابطه ضروری برقرار است. در اینجا منظور از مکلف کردن خداوند نیست، بلکه می خواهد بگوید من با شناختی که از نظام خیر و مصلحت دارم، چنین رابطه ای را کشف کرده ام و البته خداوند حکیم به مقتضای حکمت بیکرانیش از این رابطه ها تخلف نمی ورزد، چرا که ارتکاب قبیح یا ناشی از جهل است یا ناشی از نیاز و احتیاج و او از جهل و احتیاج منزله است. پس چرا مرتکب امر قبیح شود.